

# فرار معیر الممالک

از چنگال

## ناصرالدین شاه

این داستان تنها يك افسانه حقیقی تاریخی نیست بلکه ماجرای شیرینی است که معرف روحیه و طرز تفکر رجال عهد ناصر است و از جهت معرفی آنان شاید بهترین و گویا ترین سند تاریخی باشد. کمی بدان توجه نمایید. شاید از خواندن آن به بسیاری از نکات تاریخی برخوردید. این داستان را مستر «بنجامین» نخستین وزیر مختار آمریکا در ایران در کتاب نفیس خود که «ایران و ایرانیان» نام دارد، آورده و ماعین آنرا در اینجا میآوریم.

\*\*\*

دختر بزرگ ناصرالدین شاه که عصمت الدوله نام داشت همسر معیر الممالک بود معیر الممالک امیر دوست محمد خان نامیده میشد و او پسر دوست علیخان معیر الممالک بود دوست علیخان هم پسر حسنعلی خان معیر الممالک بود که پس از فوت پدر در سال ۱۲۷۴ قمری سمت خزانه داری و لقب معیر الممالکی را دریافت نمود و پس از آنکه سمت معیر الممالکی را به پسر خود واگذار کرد، لقب نظام الدوله گرفت و تا سال ۱۲۹۰ قمری در قید حیات بود.

معیر الممالک جوانی بود، خوش صورت و خوش معاوره و دارای مقامات شایسته ای بود پدر معیر الممالک شخصی بود باظرافت طبع و از صنایع بسیار تشویق میکرد و سلیقه را بدرجه کمال رسانیده بود، و در اطراف تهران عمارت تابستانی باشکوهی داشت که یکی از عمارات مجلل جهان محسوب میشد و نقاشیها و خطوط خوب و مهرهای بسیار قشنگ ایران را جمع آوری نموده بود. و بر اثر همین سائقه طبیعی بود که گرانبها ترین کتب خطی فارسی را بدست آورده بود و از آن جمله قرآنی بود کوچک که بخط بسیار زیبایی نوشته شده بود و در آن زمان کتاب شناسان آنرا يك کرور تومان قیمت گذارده بودند و تفصیل آن از این قرار بود که روزی در عمارت سلطنتی چند



### ناصرالدین شاه

نفری قمار بازی میکردند یکی از بازیکنان بسیار باخت و از معیر-  
الممالک خواهش کرد که شش هزار تومان باوقرض بدهد.

معیر الممالک گفت میدهم، اما بشرط اینکه قرآنی را که نزد خود داری و بخط خوشی است پیش من گرو بگذاری. صاحب قرآن که در آن لحظه برای بدست آوردن پول سر از پا نمیشناخت فرستاد قرآن را آوردند و بطور گرو نزد معیر الممالک گذارد. آنروز گذشت و مدتی هم نیز بسرآمد تا آنکه صاحب قرآن پول معیر الممالک را تهیه کرده نزد وی آورد و از او خواهش کرد که قرآن را پس بدهد.

معیر الممالک در جواب او گفت، مدتی است قرآن کم شده و من هرچه جستجو میکنم آنرا نمیابم و گویا کسی دزدیده باشد بعد از فوت معیر الممالک آن قرآن گرانها را در میان کتب خطی بسیار ممتازی که وی داشت پیدا کردند از خوشبختی وی آنکه دختر ناصر - الدین شاه باومیلی پیدا کرده بود.

معیر الممالک باین خوشبختی خود اکتفا ننموده بلکه میخواست رتبه و مقام بزرگی هم داشته باشد ولی کمتر اتفاق میافتد که مناصب عالیه بداماد شاه داده شود گویا باین جهت که آنها اسباب حسادت فرزندان پادشاه نگردند. از این گذشته چیز دیگری که اسباب بدبختی معیر الممالک شده این است که چون شاه ثروت و مکنث زیاد داماد خود داد که نمود اقتضای حال را در آن دیده که معیر الممالک پیشکش قابلی بخزانة مبارکه تقدیم نماید. وقتی خبر امر ناصر الدین شاه بمعیر الممالک رسید، بینهایت متعجب و متوحش گردید و دانست که میخواهند بدین وسیله قسمت زیادی از ثروت او را از دستش بگیرند این بود که برای اجتناب از خطر چاره ای بکار برد که خیلی استادی لازم داشت؛ وقتی پدر او فوت کرده بود، يك قسمت از ثروت خود را بهیچ فرزندی نداده بلکه دستور داده بود که آن مبلغ را در قبر او دفن کنند و تابوت را در مسجد امامزاده ای که از طهران بقدرچند روزی مسافت داشت بگذارند. این امامزاده مورد توجه مردم بود و بسیاری از مردم طهران بزیارت آن میرفتند و شخص موقری از علماء متولی آن بود. معیر الممالک بهمسر خود گفت که میخواهم بزیارت امامزاده ای بروم، معیر الممالک با شاهزاده خانم خدا حافظی کرد و نوکرهای با صداقت خود را همراه برداشته از طهران خارج شد،

و پس از طی مسافت طولانی بامامزاده معهود رسید : هنگام غروب بود .

معیرالممالک سواری از پیش فرستاده بود تا به متولی خبر دهد که او میآید و شب را در خانه وی خواهد بود . متولی ریش سفید از دروازه خارج شده باسقبال معیرالممالک آمد . دختر متولی از بالای بام به تماشا آمده بود . معیرالممالک همینکه چشمش بدختر افتاد احساس کرد که آن دختر میتواند به پیشرفت مقاصد وی کمک شایسته ای بنماید . بعد از آنکه شام را صرف نمودند معیرالممالک از میزبان خواست که دختر خود را بهم سری بوی دهد . متولی منتهای مسرت را از اینکه با چنان شخص عالیرتبای منسوب خواهد شد نمود و وقتی که داماد آینده او اظهار نمود که کار بسیار واجبی دارم و بزودی باید عزیمت کنم و لازم است که عروسی بدون تأخیر انجام پذیرد مقدمات عروسی فراهم شد ، فرستادند حاکم شرعی را حاضر کردند و اجرای صیغه عقد شد . بدین طریق در فاصله چند ساعت دختر جوان دهاتی که شوهر خود را تا آن لحظه ندیده بود عروس شد و شوهری پیدا کرد که داماد شاه بود . معیرالممالک وقتی با عروس تنها ماند گفت :

اگر چه من بطور ناکهانی بتو محبت پیدا کردم ولی محبت من بدرجه ایست که میخواهم یادگار فوق العاده ای بتو بدهم مختصر آنکه باو اظهار کرد میخواهم جقه گرانبهای را که از چندین پشت در خانواده ما باقی مانده بتو بدهم . اما از بدبختی این جقه پیش من نیست و اشکال کار در این است که آن را چطور باید بدست آورد . تا من بتوانم محض اظهار عشق خود آنرا بتو بدهم . آن جقه در میان جواهراتی است که در امامزاده است و پدرت کلید آنرا نزد خود نگاه داشته و قسم خورده است که نه کلید آن نه آن جواهر را به احدی بدهد . عروس فوراً اظهار کرد اگر اشکال همین است من درصدد چاره آن برمیانم کلید امامزاده زیر سر پدر من است و چون پدرم خواب سنگین دارد میتوانم کلید را بیارم و قبل از اینکه او برای نماز بیدار شود دوباره زیر سر او بگذارم . معیرالممالک پیشنهاد او را پذیرفت و دختر پا برهنه روی قالبها پیش رفت و با منتهای احتیاط خود را بر تخت خواب پدر رسانید . و باسانی دست خود را بزیر متکا برده آن

کلید را یافت و بدون هیچ صدائی نزد معیر الممالک بازگشت. معیر الممالک با او خدا حافظی کرد و وعده نمود که بزودی بر میگردم و آن جواهر را برایت میآورم. با عجله خود را به امامزاده رسانید و نوکرها با اسب در آنجا منتظر بودند. معیر الممالک با شتاب جواهرات را که عبارت از مروارید و دستبند و یاقوت و الماس و کلدوزیهای قیمتی و چند کتاب خطی بسیار ممتاز بود برداشته در خورجین ریختند و سوار اسب شده تاختند.

نزدیکیهای طلوع آفتاب بود که مسافت زیادی از امامزاده دور شده بودند. عروس خیلی به انتظار نشست ولی رفته رفته امیدش مبدل به یأس شد و تازه متوجه گردید که چه فریبی خورده است. نزدیکیهای سپیده دم بود که فهمید نه تنها شوهر او از دست رفته بلکه طرف غضب پدر نیز واقع شده است.

معیر الممالک در ساحل مازندران در کشتی بخار نشسته عازم باکوشد و از آنجا بفرنگ و بعد به پاریس رفت. وقتی شاهزاده خانم عصمة الدوله در تهران از خبر فرار شوهر خود بفرنگ باخبر شد، کاغذهای زیاد باو نوشت و اذ او خواهرش کرد که بزودی مراجعت کند زیرا از مصمم قلب دوست میداشت ولی معیر الممالک گوش بحرفهای او نمیداد. زیرا هم امثال امر شاه را ننموده و هم بدون اجازه از مملکت خارج شده بود رفته رفته پولها تمام شد و معیر الممالک برای بازگشت بوطن به سرخویش متوسل شد. شاهزاده خانم فوراً جواب مساعدی داد و برای او مکرراً پول فرستاد تا اینکه شاه شنید که دخترش ثروت خود را برای خاطر شوهرش تلف میکند. بدختر خود قدغن کرد که دیگر پول برای شوهرش نفرستد. ولی عصمة الدوله از شاه خواست که تقصیر معیر الممالک را ببخشد و پادشاه هم قول داد که معیر الممالک به ایران مراجعت کند باو ضرری نخواهد رسید. معیر الممالک چون دید که دیگر باو پول نمیرسد، مصمم شد که تن بخطر دهد و مراجعت کند این بود که در بهار سنه ۱۳۰۲ قمری وارد تهران شد. شاهزاده خانم عصمة الدوله از این امر بسیار خرسند شد و شاه هم بقول خود رفتار نمود. نمیدانم بعد از این چه خواهد شد. این بستگی بطرز رفتار معیر الممالک دارد.